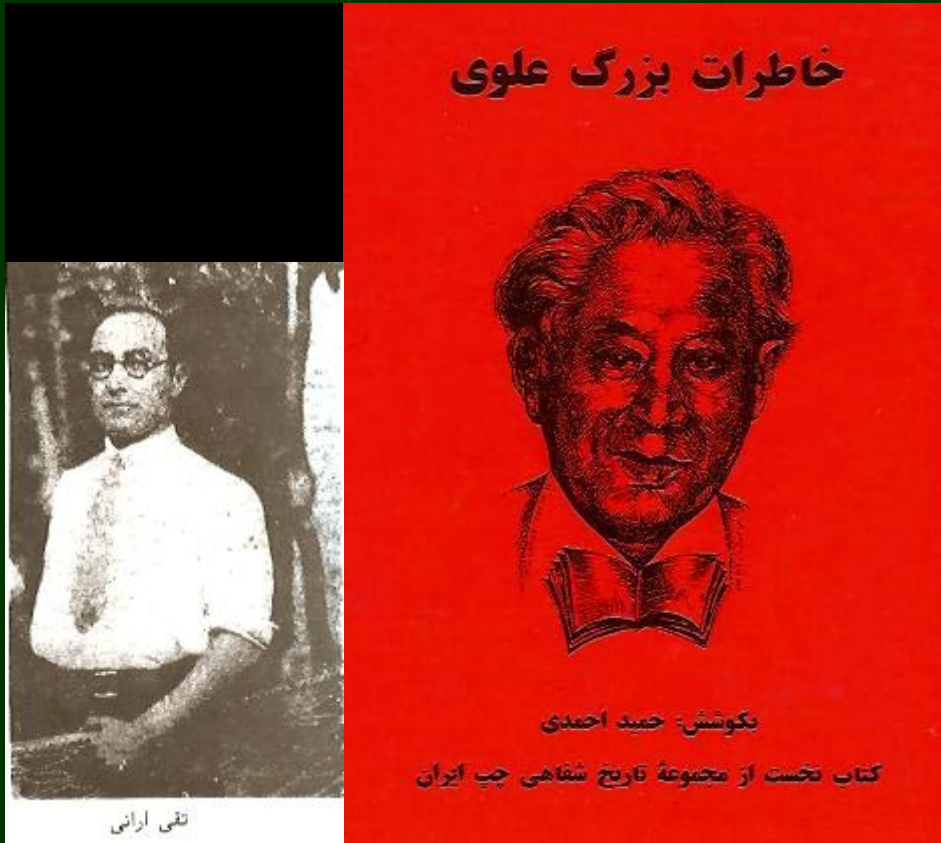




۲۳،۱

بزرگ علوی : فعالیت در گروه ارانی



تقی ارانی

ISBN: 91 88296 85 7

BARAN

Baran
Box 4048
163 04 SPANGA
SWEDEN

Tel
+ 46 (0)8 471 92 71
Fax
+ 46 (0)8 471 93 71

فاکس حمید احمدی
+49 (30) 418 49 98

خاطرات بزرگ علوی

نگوشش: حمید احمدی

ناشر: نشر باران - سوئد

چاپ اول تابستان ۱۹۹۷

قیمت: شومیز ۱۹ دلار

زرکوب: ۲۳ دلار یا معادل آن

چهره بزرگ علوی روی جلد کتاب: کار محمد صدیق

هر گونه نقل و اقتباس از این کتاب در مطبوعات بدون
اجازه مشترک ناشر و حمید احمدی ممنوع است.



همه آنچه را که باید بگویم، گفته و ضبط کرده ام و نزد دوستی محفوظ نگاه داشتم تا آنرا پس از مرگم انتشار دهد.

بزرگ علوی، دسامبر ۱۹۹۶

احمدی - آقای "علوی" با سلام و صبح بخیر. جلسه امروز در ادامه جلسه قبل، مسائل مربوط به مدرسه صنعتی تهران را ادامه می‌دهیم.

علوی - اشتغال من در مدرسه صنعتی ادامه داشت تا اینکه روزی دکتر «ارانی» که ما با هم در خانه اش کتاب می‌خواندیم از جمله کاپیتال مارکس و با هم دوست بودیم، روزی به مدرسه صنعتی آمد، می‌دانستم که دکتر «ارانی» توسط «سرلشگر جهانیانی» وزیر صنایع بسمت مدیر کل امور تعلیمات صنایع و مدارس صنعتی ایران تعیین شده بود. من در اتاق دکتر «اشترونگ» اورا دیدم و بعد به من گفت: چیز مهمی نشده و ۱۰۰ تومانی حقوقم اضافه شده است. دکتر «اشترونگ» احساس کرده که دیگر آن قدرتی را که سابق داشت، ندارد. کار من در مدرسه صنعتی زیاد نبود. کار عمده من نویسندگی بود. در این ایام ترجمه می‌کردم و بچاپ می‌رساندم. من روزی چند ساعت درس می‌دادم و بعد از ظهر ها با «صادق هدایت»، «مینوی»، «مسعود فرزاد»، «عبدالحسین نوشین» و «مین باشیان» توی کافه ها با هم بودیم و گاهی تا ساعت ۹ - ۸ و بعد به خانه می‌رفتم و تا ساعت ۱۲ کار نویسندگی ام را انجام می‌دادم.

«صادق هدایت» از یک طرف و دکتر «ارانی» از طرف دیگر مرا به دو قطب مختلف می‌کشاندند. منظورم این نیست که یکی کار های دیگری را خنثی میکرد و کشتی که هر کدام در من داشتند، متضاد از هم نبود. من از یک طرف علاقه داشتم که تماس ادبی خودم را با این گروه ادامه بدهم و از طرف دیگر البته شیفته دکتر «ارانی» هم بودم. شیفته علمش، سوادش، تجربه اش و مقامش و خصوصیات دیگرش. اگر گفتم، سرنوشت مرا به این دو قطب کشاند، این را نباید بمعنای



فاتالیستی آن تعبیر کرد. کشش روحی و معنوی این دو نفر در سرنوشت من موثر بود. هر یک مرا بیک سویی می بردند.

فعالیت در گروه ارانی و محفل صادق هدایت

احمدی - ببخشید آقای علوی. آیا مایل هستید برای اینکه همین توضیحات شما روزی برای خواننده خاطراتتان روشن باشد، درباره هر یک از این دو نفر جداگانه وارد اولین آشنایی ها و تماس های شما با آنان بشویم تا خواننده با دنبال کردن این دو مسیر، برداشت های خودش را بدست بیاورد. همانطوریکه می دانیم، «هدایت» و «ارانی» - فارغ از تعارف و اغراق گویی - هر یک از این دو، از سیما های برجسته تاریخ معاصر ایران و هر کدام در سمت و سوی خودشان، جایگاه خودشان را داشتند و امروز هم دارند و شما با هر یک از این دو سیما زندگی کردید.

علوی - آقای احمدی، من می رسم به این [خواست شما]. همه حرف هایی که امروز با شما دارم در این مسیر و درباره این دو نفر است.

همانطور که گفتم، از یک طرف «صادق هدایت» بود و محفلش و دکتر «ارانی» و بگویم محفلش یعنی دکتر «ارانی» و «ایرج اسکندری». نباید بگویم، این دو طرف همدیگر را خنثی می کردند، اما آگاهانه یا ناآگاهانه مرا از ورطه ای به ورطه دیگر پرتاب می کردند یعنی شوق ادب دوستی یکی و تمایل به اصلاح روزگار و البته ایران دو قطبی بودند که مرا می ربودند یعنی من مقتون آنان شده بودم. آنچه امروز به شما اقرار می کنم، نظریه و عقیده امروز من است. یک قدری اغراق می کنم ولی واقعیت اینست که آرزو من پایبند خرافات و اوهام بودم و به تصور اینکه دنیا را میشود عوض کرد و من خیال می کردم که چون برخی حوادث ایران را می توانم تحلیل کنم و این حوادث به سر خود من و دوستان و خویشان و آشنایان من آمده،



پس تعویض و تغییر این اوضاع هم میسر است. امروز من گفته رودکی را در نظر میگیرم:

هموار کرد خواهی گیتی را

گیتی ست کی پذیرد همواری

آن روز خیال می کردم که با نوشتن آثار ادبی ممکن است روحیه جوانان را تغییر داد و آنان را بسویی که من و یاران من می خواستند، کشاند، اما حوادث چنان برهم زد که بقول شاعر: «هر خاشاک آن افتاد جایی» من خیال می کردم با زیر و رو کردن اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، وضع روزگار را می شود بهتر کرد. اما در عمل به این نتیجه رسیدم که چنین نیست. من مقصودم این نیست که با ظلم و جور و فساد نباید مبارزه کرد، این بجای خود صحیح است ولی ایمان به اینکه دنیا را میشود عوض کرد، در آن روزگار وجود داشت ولی امروز بدبختانه دیگر وجود ندارد. احمدی - برای اینکه صحبت شما برای خود من تعارض پیدا نکند یعنی اینطور می فهمم که شما بر اساس برداشت آن روزتان، با ظلم و فساد خواستید مبارزه کنید.

علوی - بله، صحیح است. اما اعتقاد به این که [در این مبارزه] دنیا را می شود عوض کرد، غیر واقعی بود.

احمدی - خب، در یک دوره مبارزه، اگر کسی فکر بکنند با آن میتونه یک جامعه را عوض بکنه، این یک برداشتی است از رمانتیسم انقلابی.

علوی - صحیح است، صحیح است.

احمدی - حال، مسئله را از این زاویه می خواهم طرح کنم: آقای علوی، آیا فکر نمی کنید در دورانی که استبداد در جامعه حکمفرماست، رمانتیسم انقلابی رشد



پیدا میکنند یعنی استبداد نمی گذارد کسه جدل اندیشه ها در جامعه بوجود بیاید،
تبادل نظر بوجود بیاید و...

علوی - این تفسیر و تعبیر شماست، ولیکن نمی دانم که آیا این کاملاً
صحیح است.

احمدی - در این حرف، به هر حال هسته هایی از درستی نمیتونه در آن وجود
نداشته باشد.

علوی - نه، نه. یک ریشه ای دارد و اما اینکه تصور بکنید که طبقه حاکم
واقعاً "عالماً" و دانسته مردم را به این راه می کشاند، من عقیده ام این است که خود
طبقه حاکم هم نمی دانست که به کجا دارد می رود، بنابراین نمی توانست چنین نقشی
می داشت که جوان ها را گمراه بکند.

احمدی - یعنی به زبان ساده، نا دانی اش بیشتر از بد جنسی اش بود.

علوی - بله، بله، بله، خوب گفتید.

اما ارتباط من با «ارانی»: روزی «نور اله خان همایون» که دربارد او قبلاً
صحبت کردم، مرا به تالار مجلس شورای ملی برد. در آن روز ها، موضوع درباره
ایجاد یک بانک زراعتی بود. کاسه لیسان، این لایحه را وسیله ای برای اصلاح حال
دهقانان و یا زارعین آن طوری که خود شان می گفتند، قلمداد می کردند و آن را یکی
از فعالیت های مشعشع رضا شاه می دانستند.

«فرخی یزدی» که در آن زمان وکیل مجلس [شورای ملی] بود، نطق آتشینی
در مجلس ایراد کرد و می خواست ثابت کند که این قانون یعنی تاسیس بانک زراعتی
تنها به سود مالکین بزرگ تمام می شود و این باعث می گردد که دهقانان زمین های
خود شان را رها کنند و به شهر ها بریزند و به سپاه بیکاران اضافه شود. خلاصه،
صحبت آتشین «فرخی یزدی» این بود که این قانون به سود دهقانان نیست و فقط



منافع مالکین را در نظر می‌گیرد. او می‌گفت: کشت کاران آواره خواهند شد و اغتشاش ایجاد خواهد شد و اینها موجب ازدیاد لشکر بیکاری در شهرهای بزرگ خواهند شد. من امروز واقعا "نمی‌دانم، آنچه را که «فرخی یزدی» در مجلس با شور و هیجان اظهار می‌داشت، واقعیت داشت یا تبلیغات آن روز یک آدمی بود که بحساب خودش را اگر نگوییم کمونیسم و اقلا " سوسیالیسم می‌دانست و بدون اینکه یک کلمه هم از مارکس و دیگران خوانده باشد. این نظر یک آدمی بود که بگوئیم طرفدار عدالت اجتماعی بود و از این هم تجاوز نمی‌کرد. او خودش را سوسیالیسم می‌دانست، حال تا چه اندازه بر یک مبنای علمی بود یا نبود، این را من نمی‌دانم. اما وقتی هیاهوی نمایندگان مجلس درگرفت، یکی از آنها یعنی یکی از دست نشانندگان شاه به پشت تریبون رفت و با پس گردنی او را بیرون انداخت.

احمدی - واقعا " او را کتک زد؟

علوی - بله، بله، من با چشم خودم دیدم.

احمدی - عجب مجلسی؟

علوی - بله، عجب مجلسی بود.

احمدی - پس انتقاد دوست تان «نور اله خان همایون» تند نویس مجلس

نسبت به سیستم رضا شاهی، شاهد این نمونه ها بوده است؟

علوی - بله، من آن وقت دانستم که آنچه را که «فرخی» گفته، غیظ و کینه

اکثریت [نمایندگان] مجلس را که همه شان دست نشانده های شاه و شهربانی بودند،

برانگیخت. من از این حادثه به اندازه ای وحشت کردم و تحریک شدم که وقتی از

مجلس به منزل برمی‌گشتم، در مسیر راه با دکتر "ارانی" روبرو شدم - او را در آلمان

دیده بودم و می‌دانستم که از دوستان برادرم است - تمام آنچه را که دیده بودم جزء به

جزء برای دکتر "ارانی" شرح دادم.



احمدی - این واقعه که در آن ایام در ارتباط با «فرخی» اتفاق افتاده در خرداد ماه ۱۳۰۹ بود. همین دیدار تان در خیابان با دکتر «ارانی» نشان می‌دهد که تاریخ دیدار تان با او در ایران، در این زمان بوده است؟

علوی - قبلاً هم او را دیدم. حال که شما این مطلب را گفتید، حدس می‌زنم در ارتباطی که او مستقیماً یا با واسطه با «مرتضی علوی» داشت، شاید به توصیه او میل داشت که با من آشنا بشود. در آن روزها وقتی که تمام حوادث را برای او تعریف کردم، دکتر «ارانی» با آرامی می‌شنید، شیوه او این بود که گوش به حرف های آدم می‌داد. آن روز گفت: گاهی پیش من بیایید تا با هم در این زمینه‌ها صحبت کنیم. از همین رفتن به خانه دکتر «ارانی»، زندگی سیاسی من بدون اینکه خود بخواهم آغاز شد و من را به زندان، تبعید، دربدری، بی‌خانمانی، غربت، یاس و سرخوردگی کشاند. چند سالی این آمد و رفت با دکتر «ارانی» ادامه داشت تا اینکه نامه‌ای از برادرم رسید [و نوشت] خوشحالم که در محفل دکتر «ارانی» درس می‌خوانی. فهمیدم که خوب، پس من هم دارم کاری می‌کنم که «مرتضی علوی» متوجه شد و به من تبریک می‌گوید.

احمدی - در این زمان «مرتضی علوی» هنوز به مهاجرت شوروی نرفته بود؟
علوی - نخیر، گمان می‌کنم که هنوز در آلمان بود و از آنجا نامه نوشت.
گمان می‌کنم «مرتضی علوی» در سال ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۲ به شوروی رفت.

احمدی - در سال ۱۳۱۱ از مرز «بوخوم» آلمان اخراج شد.
علوی - فکر می‌کنم سال ۱۳۱۰ بود که این نامه را نوشت. من با دکتر «ارانی» چندین هفته کتاب کاپیتال مارکس را خواندم و با هم بحث می‌کردیم و کوشیدیم به نکته‌هایی از مارکسیسم پی ببریم. بعد از ظهرهای تابستان، من می‌رفتم به آنجا [خانه دکتر ارانی] و یک ساعت می‌نشستیم و کاپیتال مارکس را



که به آلمانی داشتیم، می خواندیم. بعد که خسته می شدیم، دکتر "ارانی" هم که آدم منظم و مرتب بود، می گفت: حالا یک نیم ساعتی استراحت می کنیم. من البته خوابم می برد. بعد از نیم ساعت دکتر "ارانی" یک چای درست می کرد و بعد یکی دو سه ساعتی در روز وقت ما صرف خواندن کاپیتال مارکس می شد.

بعد «ایرج اسکندری» به ایران آمد به قصد اینکه حقوق پدرش را که دولت قطع کرده بود از چنگ مخالفین درآورد و به تحصیل خود در فرانسه ادامه دهد. او هم در این محفل درس ما شرکت کرد. ما با هم A. B. C. کمونیست «بوخارین» را خواندیم. دکتر "ارانی" در همین زمان، حالا باید سال ۱۳۱۰ یا ۱۳۱۱ باشد، از راه روسیه سفری به آلمان کرد. نمی دانم با برادرم ملاقات کرد یا نه؟ اما در هر حال شاید با او تماس کتبی یا تلفنی برقرار کرده بود. ما سه نفر یعنی دکتر "ارانی"، «ایرج اسکندری» و بنده مجله «دنیا» را راه انداختیم.

احمدی - اجازه فرمایید برای اینکه تاریخ ها تداخل پیدا نکند، اشاره ای داشته باشم. شماره یکم مجله «دنیا» در اول بهمن ۱۳۱۲ منتشر شد.
علوی - بله.

احمدی - آیا فکر نمی فرمایید دکتر "ارانی" بعد از انتشار مجله «دنیا» به مسافرت آلمان رفته باشد؟
علوی - ممکن است

احمدی - من استناد می کنم به این مسئله که در شماره هفتم مجله «دنیا» [در شهریور ۱۳۱۳] دکتر "ارانی" راجع به مسافرت خود به آلمان که در این ایام بوده اشاره می کند و این موضوع در رابطه با کتاب «شرح اشکل مصادرات کتاب اقلیدس» یعنی نسخه ای از آنرا که در زمان دانشجویی در آلمان از کتابخانه «لیدن»



هلند به اتفاق دکتر «فردریش روزن» [شرق شناس] که در آن زمان از پست وزیر امور خارجه آلمان بازنشسته شده بود.

علوی - یک سال بیشتر وزیر امور خارجه آلمان نبود.

احمدی - بله. او و دکتر "ارانی" به اتفاق هم این کتاب را آوردند [به کتابخانه پروس]. «ارانی» در جریان این مسافرت [سال ۱۳۱۳] و در برگشت به ایران، این کتاب را همراه خود [از آلمان] به ایران می آورد و در مقدمه آن از دکتر «روزن» سپاسگزاری می کند و با اظهار تاسف از اینکه در مرحله چاپ این رساله در ایران، دکتر «روزن» دیگر در قید حیات نیست و یک سال قبل فوت شد. منظورم از این توضیحات، استناد به این سند است که دکتر «ارانی» در سال ۱۳۱۳ به مسافرت آلمان رفته است یعنی بعد از تاریخ فعالیت انتشار مجله «دنیا» بود. حال می خواهم این سوال را مطرح کنم، چطور شد نام مجله را «دنیا» گذاشتید؟

علوی - [خنده]، این یک چیزهایی است که البته در آن زمان چنین نامی در خارج به روزنامه ای که جنبه چپ داشت ولی نمی گویم جنبه مارکسیستی داشت، وجود داشت. دکتر «ارانی» و «ایرج اسکندری» پیشنهاد کردند و البته من که بیشتر تابع دکتر «ارانی» بودم، پذیرفتم.

مقالات ما در مجله «دنیا» با نام های مستعار الف. جمشید که «ایرج

اسکندری» بود و فریدون ناخدا [که من بودم] منتشر می کردیم.

احمدی - دکتر «ارانی» هم با نام مستعار «قاضی» می نوشت.

علوی - بله، «ارانی» مقالات خود را بنام «قاضی» منتشر می کرد. این ماهنامه تاثیر عمیقی در جوانان کرد. در بین جوانان ۱۸ تا ۲۰ ساله و دانشجویان و کسانی که سر شون به تنشون می ارزید. خوب یاد می آید یک کسی که الان اسمش را فراموش کردم، اهل خراسان بود و با کسی در خیابان باب همایون رد می شدیم، او



دکتر تقی ارانی

مسائل علمی، فلسفی، اجتماعی و هنری از نظر اصول مادی - است میگذرد



دعوت اول - سال اول
اول بهس ماه ۱۳۱۴
نامی بگفته منتشر میشود
قیمت اشتراک
سابقه ۲۰ روز
قیمت تک شماره
دو روز
آدرس : طهران
چهار راه وزارت جنگ
مطبوعات
شماره مجله دنیا

علم جزه لایزال را تجربه میکنند
فهرست مطالب

دعا در دنیا | دکتر تقی ارانی | از احمد علی
آن روید چهارم | دکتر ارانی | در مجله
مسئله علم امروز دنیا | احمد علی | هر روز
خطابه : منظره دنیا | اطلاعات مجله | که سواد؟ من میدانم | مطبوعات

مطبوعات اطلاعات



به ما گفت: ماتریالیسم دیالکتیک یعنی خوب کمونیسم دیگه. اینرا همه کس می دانند.

احمدی - این شخص نامش "اسدی" نبود؟

علوی - چرا، چرا، اسدی بود. خوب گفتی. "اسدی" خراسانی که پدر یا عمویش را سر قضیه آن کشتار مشهد، کشتند.
احمدی - مسئول آستان قدس بود.

علوی - بله، بله. این اسدی خراسانی را که کشتند، با پسرش در زندان، در یک زندان بودیم. آدم چیز فهمی بود و بعد ها یکی دو مرتبه هم در تهران دیدمش، سرمایه دار شده بود. در هر صورت آن "اسدی"، به من گفت: ماتریالیسم دیالکتیک یعنی کمونیسم، این را دیگر هر بچه ای میداند.

بهر حال، این مجله «دنیا» خوانندگانی در بین جوانان پیدا کرده بود و جمعی دور دکتر «ارانی» حلقه زدند و از همین گروه دانشجویان، رئیس شهرستانی وقت، گروه ۵۳ نفر را ساخت و پرداخت و به ۵ تا ۱۰ سال حبس [محکوم] و به مرگ دکتر «ارانی» در زندان منتهی شد. باید در این مورد تاکید کنم که در این آمد و رفت و درس و بحث، هرگز گفتگویی از حزب یا حزبی کمونیست و یا گروه و دسته بندی وجود نداشت. حدس میزنم که «ارانی» پس از بازگشت از راه آلمان [۱۳۱۳] بوسیله ای و شاید در ارتباط با «مرتضی علوی» با «کامبخش» تماس پیدا کرد. «کامبخش» که از ابتدا به اتهام جاسوسی برای روسها گرفتار شده بود.

احمدی - «کامبخش» در سال ۱۳۱۱ که در نیروی هوایی بود، او را به اتهام جاسوسی از نیروی هوایی اخراجش کرده بودند.

علوی - بله، بله. بنابراین شهرستانی او را می شناخت. شاید بوسیله این «کامبخش» چنین نقشه ای که با سیاست روسها، سیاست شورویها تطبیق می کرد،



پیدا شده باشد. اما به نظر من قصد «ارانی» و «ایرج اسکندری» تاسیس یک حزبی آن هم به اسم حزب کمونیست وجود نداشت و گمان می‌کنم که اگر دکتر «ارانی» چنین فکری و یا تصمیمی داشته است، من از آن خبر ندارم و تصور می‌کنم که من حاضر نبودم وارد [چنین] حزبی شده باشم. من برای نخستین بار لغت «فرقه» را در اداره سیاسی [شهربانی] از «جوانشیر» و «اسفندیاری» این جلادان و شکنجه گران شنیدم. به نظر من «فرقه» جنبه مذهبی داشت نه سیاسی.

البته در محفل «ارانی» در گفتگو با «ارانی» و «ایرج اسکندری» صحبت هایی که در جامعه آن روز ایران مطرح بود سخن به میان می‌آمد. مثلاً «ساختمان راه آهن چرا به سرحد روسیه می‌رود، آزادی زنان، کشف حجاب، نفوذ انگلیسی ها در دستگاههای دولتی و یا درباره جدال با ایلات، راه سازی، تجدد و علاقه و توجه به ایران باستان با همه افراط و تفریط آن، خارج کردن لغت های عربی از زبان فارسی، اینها مسائلی بودند که در آن روزها مطرح بودند. طبیعی بود که در محفل ما نیز از آنها گفتگو می‌شد. «ارانی» هم با شاگردانش و با گروهی که دور و برش بودند این بحث ها را به میان می‌کشید. در آن زمان، اینها مطالبی بود که هر کس می‌خواست بفهمد که چیه و به کجا دارد می‌رود. البته به اینکه رضا خان و اطرافیانش و یک عده از روشنفکران تمایلاتی به ایران باستان داشتند، شکی نبود. موزه ایران باستان را داشتند می‌ساختند و فرهنگستان را درست کردند که لغات فارسی و عربی [نامفهوم]. اما اینها اقلاً نتیجه نمی‌گرفتند که تمایلات به ایران گذشته ساسانی و هخامنشی در طرد اسلام [است] و شاید عده ای از روشنفکران، این چنین نظریه ای داشتند. اما از مظاهر آن، نمی‌شد بکلی به این نتیجه رسید، نتیجه ای که خیلی ها امروز می‌خواهند از آن بگیرند. البته روشن است که در میان این گروه روشنفکران [این قضاوت] از عواقب سیاست انگلیسها و دولت روز، این تمایلات دولتی ها را



می دیدند و می دانستند که رضا خان را ژنرال «آیرون ساید» سر کار آورده و چیزهای دیگر. در مقابل، یک تمایلاتی هم به شوروی [وجود] داشت. چون دولت شوروی ادعا می کرد که طرفدار ملت های ضعیف است و باید یوغ انگلیسی ها را در دنیا شکست. بنابراین در این گروه، تمایلات بسود شوروی وجود داشت. اما هیچ وقت نباید تصور کرد که «ارانی» یا «ایرج اسکندری» و بنده که داخل آدم نبودم دست نشانده یا نوکر روسها بودیم. مطلب و نکته ای که «سرپاس مختاری» رئیس شهربانی می خواست به کرسی بنشانند که اینها را روسها بوجود آورده اند و به همین جهت هم «مختاری» اصرار داشت که پرونده ۵۳ نفر را در دیوان حرب [دادگاه نظامی] ارجاع شود. به روایتی، کسانی مانند «متین دفتری» که در آن زمان نخست وزیر بود احمدی - در آن زمان وزیر دادگستری بود.

علوی - بله، وزیر دادگستری بود و بقول «علی اصغر حکمت»، اینها بودند که نگذاشتند به دیوان حرب ارجاع شود چون به دیوان حرب می فرستادند یعنی جاسوسی و اینها نگذاشتند. بنابراین، پرونده به دادگستری رفت و دیگر اعدام نبود و حسد اکثر مجازات به ۱۰ سال زندان [منتهی] شد.

احمدی - آقای علوی، اجازه بفرمایید با طرح سئوالی و برای روشن تر شدن و دقیق تر شدن که شما هم فرمودید [قدری بحث بشود]. بعد ها این نتیجه بدست می آید که دکتر «ارانی» هیچ ارتباطی با تفکر کمینترنی نداشت، یک مارکسیست مستقل بود و تحول در جامعه ایران را از راه رفرم می دید. به همین دلیل در دستگاه رضا شاه، از سال ۱۳۱۲ مدیر کل صنایع ایران شد. در حالی که سیاست عمومی کمیترون [در آن دوره از مصوبات کنگره ششم کمینترن مبتنی بر مبارزه کمونیستها] علیه حکومت های بورژوازی در شرق و درکشور های مستعمره و نیم مستعمره بوده و کمونیستها نمی باید با این حکومت ها همکاری میکردند. بنابراین دکتر «ارانی»



دنبال سرنگونی حکومت رضا شاه نبود. «ارانی» می‌خواست اندیشه تحول طلبی خود را که در دوران تحصیل در اروپا در خود او رشد کرده بود، از جمله از طریق نشریه «دنیا» به درون جامعه روشنفکری آن روز بکشانند. با نگاهی به ۱۲ شماره نشریه «دنیا» [در آن معلوم میشود] هیچ ارتباطی با اندیشه کمینترنی ندارد. در واقع این دستگاه پلیس رضا خان بود که برای خودنمایی خودش و برای بزرگ جلوه دادن دستگاه شهربانی، پس از بازداشت این جوانان، می‌خواست آنها را کمونیستهایی که سر شون هم به کمینترن وصل است [معرفی کند]. حال، شما در مرحله بازجویی در شهربانی، به این نتیجه رسیده اید که شهربانی چنین خط را دنبال می‌کرد؟

علوی - دوست عزیز من آقای احمدی، این تتر شما در کتاب «جمهوری انقلابی و گروه ارانی» است و شما به این نتیجه رسیدید که اینها تمایلات سوسیالیستی و سوسیال دمکراسی داشتند و غیره و غیره که من راجع به آن نمی‌خواهم در اینجا وارد بشوم. این تتر شماست و در آن حقیقتی است و واقعیتی هم در آن مستتر است، اما آیا بحث درباره آن با کار ما در اینجا جور درمی‌آید و ربطی پیدا میکند؟ (۱۰)

احمدی - به هر حال، شما هم فرمودید که دستگاه شهربانی می‌خواست چنین خطی را [دنبال کند].

علوی - دستگاه شهربانی می‌خواست به رضا شاه بگوید که اگر من نبودم، اینها ترا از بین می‌بردند همچنان که آن «بختیاری» بعنوان مدعی العموم [در دادگاه] گفت: اینها می‌خواستند تیشه به ریشه حکومت بزنند. «ایرج اسکندری» در جواب گفت: آقا، این تیشه به ریشه دیگه چیه، این را از کجا آوردید؟

به هر حال اینها می‌خواستند به شاه بگویند که اگر ما نبودیم، اینها ترا از بین می‌بردند.



یکی از اینها، من نمیدانم کیه در یک کتابی و میگوید «علی اصغر حکمت» [وزیر فرهنگ وقت] به «سریاس مختاری» گفته است، ممکن است این کتاب را پیدا کنم و اسمش را بگویم.

احمدی - الان اسمش را میگویم، اسم کتاب بنام آئینه عبرت است.
علوی - آفرین. در آنجا [به نقل از علی اصغر حکمت] به «مختاری» گفته بود که اینها کسی نبودند و چیزی نبودند. «سریاس مختاری» به «حکمت» گفت: اگر این مطلب را در جای دیگر بگویی، هر دویمان نابود می شویم.
احمدی - نویسنده کتاب آئینه عبرت "مصباح فاطمی" برادر دکتر "حسین فاطمی" است.

علوی - بله، چه خوب بلدید شما و چه حافظه خوبی دارید. من می دانستم که این را یک جایی خواندم.

احمدی - این گفتگو بین «سریاس مختاری» و «علی اصغر حکمت» و بیان آن مضمون در آن کتاب یعنی در ارتباط با پرونده سازی شهربانی، هم نظر شما را تسایید می کند و هم عرایض بنده را.

علوی - اما این تمایلات یعنی تمایلات طرفداری از شوروی و عکس العمل سیاست دانسته رجال ایران و شاه، آن اندازه نبود که امثال «ارانی» و «ایرج اسکندری» خودرا حلقه بگوش روسها بدانند.

فراموش نمی کنم که روزی دکتر «ارانی» در بحث این مطلب که در جنگ میان روسها و امپریالیست ها و آلمان هیتلری و همدستانش [درگیر] به ایرانی ها چه نقشی تعلق می گیرد، «ارانی» گفت: ما مخالف آدم کشی هستیم و اگر میان این دو دشمن جنگی درگرفت، ما بی طرف خواهیم بود و علاقه خودرا به پیروزی شوروی ابراز خواهیم کرد. یک کسی این را از «ارانی» پرسید، من نمیدانم کی بود؟



احمدی - انور خامه ای نبود؟ او چنین میگوید که از دکتر «ارانی» پرسید: اگر روزی شوروی ها به خاک ایران حمله کنند وظیفه ما چیست؟ دکتر «ارانی» گفت: دفاع در مقابل شورویها و مبارزه با آن در جنگ یعنی دفاع از میهن.

علوی - بله، بله، بله. جواب این بود. تا آنجا که ما می توانیم برکنار میمانیم. اما اگر روسها قصد تسخیر ایران را داشته باشند، باید با تمام قوا بجنگیم. اما حوادث بر خلاف آنچه «ارانی» و یارانش پیش بینی می کردند به وقوع پیوست و جزو اولین اقدامات ارتش سرخ به ایران، رهایی زندانیان سیاسی بود. هم ارتش انگلیس و هم ارتش آمریکا نیز چنین تقاضایی ردا داشتند که بایستی زندانیان سیاسی را آزاد کرد و همین گروه ۵۳ نفر، هر یک به گوشه ای گریختند و چند تن به حزب توده پیوستند. این همان گروهی بود که به قول دادستان در محکمه، می خواستند تیشه به ریشه ایران بزنند. برخی بکلی خود را از معرکه کنار کشیدند و چند تن به حزب «همرهان» پیوستند.

احمدی - این حزب را «مصطفی فاتح» درست کرده بود در سال ۱۳۲۱.

علوی - بله، چند تن به حزب «همرهان» رفتند که آمال دمکراسی انگلیسی ها را هدف خود قرار دادند و اسم نویسی کردند.

احمدی - آقا، تعداد اینها خیلی کم بود، «عباس نراقی» بود دیگر، کس

دیگری نبود.

علوی - کسان دیگر هم بودند. من یادم میآید که یک شب «مصطفی فاتح» که با من دوست بود و قبلاً "گفتم"، «میس لمبتون» و اگر اشتباه نکنم «ایرج اسکندری»، «دکتر یزدی» و من و چند نفر دیگر را به خانه اش دعوت کرد. آنجا حدس می زدیم که «میس لمبتون» می خواست بفهمد مزه دهان ما چیست. البته زمان جنگ بود و ما انگلیسی ها را جزو متفقین شوروی و ضد هیتلری می دانستیم



و ابا، نداشتیم از اینکه با «مصطفی فاتح» هم در یک شب بنشینیم. اما «مصطفی فاتح» از این کوشش و تلاش برای جلب عده ای از زندانیان سیاسی [گروه ۵۳ نفر] به شرکت در حزب «همرهان» نتیجه ای نگرفت. حتی «مصطفی فاتح» نتوانست اقلاً من را جلب کند. من به فاتح رو در رو گفتم: آقای «فاتح»، من باید آنجایی باشم که «ارانی» و «ایرج اسکندری» هستند. (۱۱)

احمدی - در این ایام دیگر «ارانی» وجود نداشت، در واقع راه «ارانی».
علوی - بله. در آن سمت. مقصودم این است که از این [نوع] کوشش و تلاشها شد اما کسی به آن راه نپیوست. همین زمان است که «کامبخش» بمحض اینکه از زندان بیرون آمد، دو سه ماهی غیبتش زد یعنی به روسیه گریخت. در آنجا یاران سابق خود را فریب داد که گروه ۵۳ نفر را «ارانی» لو داده نه او. تا آنجا که این دروغ محض، مدتی در میان چپ ها رواج داشت. چون دکتر «ارانی» که مرده بود و کسی در آنجا یعنی روسیه یا در باکو و هر جایی که «کامبخش» رفته بود، وجود نداشت تا ثابت شود که اولین کسی که همه را لو داده، مسلماً «کامبخش» بوده است.
برخی خوش باور مانند من عقیده داشتند که حزب توده آمال آنها را که آزادی و برقراری عدالت است، برآورده می کند و به حزب توده آمدند. غافل از اینکه «کامبخش» پس از بند و بست با روسها سکان کشتی حزب توده را در دست گرفت و تا آنجا برد که حزب توده مرکز خبرنگاری به سود روسها گردید و موجبات زوال آن را فراهم آورد.

من در این بازی سیاسی هرگز نقش مهمی نداشتیم و هرگز مسئولیتی را به من واگذار نکردند. چون زمانی به توصیه «مصطفی فاتح» در «بریتیش کنسول» [کار گرفتیم].

احمدی - منظور تان همان «ویکتور هاوس» است؟



علوی - بله، کار گرفته بودم، دیگر مورد اطمینان نبودم. من آن وقت این نظر را داشتم که در جنگ با هیتلر، انگلیسی ها و روس ها متفق هستند و هیچ ضرری ندارد که من در این خط با آنها باشم. البته این نتایج تبلیغاتی [علیه] من داشت که او هم از هواخواهان انگلیسی هاست.

احمدی - پس همین حرفی که «محمد رضا شاه» به نقل از او در خاطرات «اعلم» چنین حرفی آمده، در واقع نتیجه چنین برداشت هایی بوده است. چون در خاطرات «اعلم» به نقل از «محمد رضا شاه» میگوید که اینها کمونیستهای انگلیسی هستند.

علوی - بله، بله صحیح است. من این متن را دارم و به شما نشان میدهم که عیناً چه گفته است. لیکن این حرف آنقدر ابلهانه است و من [آن را] جدی نگرفتم. اگر در حزب باقی ماندم در اثر دوستی با دکتر «رادمنش» و «ایرج اسکندری» بود. با دکتر «رادمنش» اُخت بودم و چهار سال و نیم با هم در یک سلول در زندان بودیم. با هم غذا می خوردیم. من هر روز در زندان صبح ها به هر وسیله بود حمام آب سرد می گرفتم و بعد می آمدم خودم را خشک می کردم.

احمدی - هنوز هم هر روز با آب سرد حمام می کنید؟

علوی - هنوز هم هر روز با آب سرد حمام می کنم. البته این چند روز اخیر سرما خوردگی داشتم و حالا که حال من خوب شده مجدداً "هر روز همین کار را می کنم و خیلی هم خوش هستم.

وقتی در زندان می آمدم توی سلول که خودم را خشک کنم، «رادمنش» تازه از خواب بیدار می شد و به من می گفت: آقا، بنده هر روز باید همین منظره [لخت شما] را ببینم، من چه گناهی کردم [خنده با هم]. منظورم اینه، دوران دوستی خودم را با او بگویم. «ایرج اسکندری» را هم که از زمان دکتر «ارانی» می شناختم. اینها پشت



من ایستاده بودند و من را تشویق می کردند که در حزب بمانم. وقتی در انجمن ایران و شوروی عضو شدم و بر حسب حکم «علی سهیلی» رئیس هیات مدیره انجمن که وزیر امور خارجه و بعد هم نخست وزیر شده بود، کار مجله «پیام نو» را به عهده گرفتم و به دلایلی که صلاح انجمن تقاضا داشت، من از کار های حزبی تا اندازه ای برکنار مانده بودم. البته این موضوع با خواست من هم وفق داشت. در همان زمان آشنایی و دوستی من با «صادق هدایت» و فریفتگی من به او آغاز شده بود.